

چشم تن و چشم جان در اندیشه ایرانی و فرهنگ ژاپن

آنکس که در سراغش بر هم زدم جهان را
صائب ز روزن دل دیدار می نماید

چشم در واژه و اصطلاح

واژه چشم در زبان فارسی و فرهنگ ایران جدا از معنی ساده آن که وسیله دیدن و عضو بینایی در تن جاندار است، معانی عمیق و گوناگون و گسترده ای را می رساند. بسیاری از صفت ها و رفتارها که نمودار کیفیت اشیاء و امور یا حالت های نفسانی احساسی و جلوه های منش و شخصیت آدمی است با ترکیب واژه چشم ساخته می شود، مانند چشم افروز، چشم افسا، چشم افکن، چشم امید، چشم انداز، چشم یافتن، چشم باز، چشم به راه، چشم بندگی، چشم پوشی، چشم تنگی، چشم چرانی، چشم خواباندن، چشم داشتن، چشم دراندن، چشم رساندن، چشم روشنی، چشم زخم و چشم زدن یا چشم کردن، چشم زهره رفتن، چشم سپیدی، چشم شکستن، چشم شوری، چشم غره، چشم فرو دوختن، چشم گرداندن، چشم مالیدن، چشم نمودن، چشم نهادن، چشم و چراغ، چشم و هم چشمی.^۱

چشم یا دیده عزیزترین و حساس ترین عضو بیرونی تن دانسته می شود. یک مثل فارسی می گوید: «دو سر بی چشم به نانی نیر زد»^۲

دو بینانیم بازده پیشتر که بی چشم نانی نیرزد دو سر

(فردوسی)

از اینرو شگفت نیست که تعبیرهای گوناگون برای رساندن حال و سیرت و منش احساس ها و بازتابهای آدمی و نیز جلوه و کیفیت چیزها در نظر او، از آن پرداخته شود.

در حال شوق، همه تن دیده می شود و می نگرد و در دم اندوه همه جسم چشم می شود و

می‌گوید:

جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست در عشق تو بی جسم همی باید زیست
از من اثری نماند، این عشق زچیزت چون من همه معشوق شدم عاشق کیست
(ابوسعید ابوالخیر)^۳

یار محبوب و مردم ممتاز را در فارسی، «چشم و چراغ» می‌خوانند:

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
(حافظ، ۳۸۰/۲)^۴

در زبان ژاپنی تعبیری هست برای بسیار دوست داشتن، که می‌گوید محبوب اگر در چشم
عزیز هم برود حس نمی‌کنیم، مانند این سخن: «پدر بزرگ، نوه‌اش را چنان دوست دارد که اگر نوه
توی چشمش هم برود دردش نمی‌آید.» در تعبیر فارسی‌زبانان، چشم عزیز جای قدم یار نازنین
است:

رواق منظر چشم من آستانه تو است کرم نما و فرود آ که خانه خانه تو است
(حافظ، ۳۵/۱)^۴

یا:

بسیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال
(حافظ، ۲۹۷/۵)^۴

تعبیر پردازی و ترکیب‌سازی با واژه چشم در زبانهای دیگر هم کم و بیش هست. اما در زبان
ژاپنی، با آنکه این زبان در ریشه و ساخت و بافت و زمینه تاریخی و قلمرو جغرافیایی از زبان فارسی
دور است، تعبیری که از واژه چشم‌ورای معنای ساده آن می‌شود و ترکیب‌ها و اصطلاح‌های گوناگون
بسیار که از آن پیدا می‌آید، شاید که به همان تنوع و گسترده‌گی است که در زبان فارسی می‌بینیم.
شگفت‌تر آنکه بسیاری از این پیوندها و تعبیرها از نظر واژه‌ها و اجزاء ترکیب آن، وهم در معنی و
مفهوم، با آنکه در زبان فارسی می‌شناسیم همانند پانزدیک است. مایه این تجانس، فرهنگ دیرپا و
پرورده و پرباری است که در هر دو سرزمین قوام و انسجام گرفته و به زبان و بیان مردم آن قدرت و
غنا و زیبایی بخشیده است.

در زبان ژاپنی هم «مه» Me یا «چشم» در معناهای گوناگون چون بینش، آگاهی، چشم‌انداز،
تمیز و تشخیص و دیدار به کار می‌رود. نیز، با واژه «مه» ترکیب‌های بسیار برای نمودن رفتارها و
حالاها و کیفیت‌ها و موضوع‌های گوناگون دیگر ساخته می‌شود.

اصطلاح‌های زیر نمونه‌هایی است از این تعبیرها و معانی (جمله میان ابرو، معنی
تحت‌اللفظی سخن است):

- مه اوتسوری سورو Me utsuri suru (چشم گرداندن) = گیج شدن، سرگردان ماندن در انتخاب
- مه گا چیرو Me ga chiru (چشم پراکندن) = چشم برداشتن، چشم خواباندن

- مه گا تسوئورورو *Me ga tsuburere* (له شدن چشم‌ها) = چشم باختن، کور شدن
- مه گا سووارو *Me ga suwaru* (چشم نشستن یا آرمیدن) = چشم دوختن
- مه نو تسوورورو *Me o tsuburu* = خوابیدن، مردن، بستن چشم‌ها
- مه گا تومارو *Me ga tomaru* (چشم نگهداشتن) = توجه کردن
- مه نی تومه رو *Me ni tomeru* (به چشم بستن) = پیش چشم داشتن
- مه نو یارو *Me o yâru* (چشم دادن) = چشم نهادن
- مه نو نو سو مو *Me o nusumu* (چشم دزدیدن) = چشم پوشیدن
- مه نو توئ سو *Me o tôsu* (از میان چشم رد کردن) = از چشم گذراندن
- مه گا تسوکو *Me ga tsuku* (با چشم دنبال کردن) = چشم دوختن
- مه گا هایای *Me ga hâyâi* (تند چشم بودن) = تیز چشمی، تیز فهمی
- مه گا اوسوی *Me ga osoi* (کند چشم بودن) = کند فهمی
- مه گا تاکای *Me ga tâkâi* (چشم گران داشتن) = بینش عالی داشتن
- مه گا چیکای *Me ga chikâi* (چشم نزدیک داشتن) = کوتاه‌بین بودن
- مه گا توی *Me ga tôi* (چشم دور داشتن) = دورنگر بودن، عقاید عالی داشتن
- مه گا ئوی *Me ga ôi* (چشم‌های بسیار) = در دید عام بودن.
- مه گا سوکونای *Me ga sukunai* (چشم‌های کم‌شمار) = چندان در دید نبودن
- مه گا فونه‌رو *Me ga fueru* (چشم‌های فزاینده) = روبه فزونی بودن شمار کسان
- مه نو کاکه رو *Me o kokeru* (چشم نگاه داشتن) = چشم (برکسی) بستن، (به‌او) مهربان بودن.
- مه نی کاکه رو *O me ni kâkeru* (به چشمان آویختن) = نمودن، دادن، دیدار کردن
- مه گا تودوکو *Me ga todoku* (رسیدن چشم‌ها) = مراقب بودن
- مه گا آرو *Me ga aru* (چشم داشتن) = خوب فهمیدن، دریافتن
- مه گا کونه رو *Me ga koeru* (چشم چاق شدن) = چشم بصیر داشتن، آزموده بودن
- مه نو ساما سو *Me o sâmâsu* (چشم از خواب گشودن) = چشم گشودن، بیدار و آگاه شدن
- مه نو ماواسو *Me o mâwâsu* (چشم گرداندن) = زیاد گرفتار بودن: دل‌آگاهی را از دست دادن.
- مه نو اوبانو *Me o ubau* (چشم را پراندن یا ربودن) = زیباتر از آنکه بتوان نگاهش کرد.
- مه گا نای *Me ga nâi* (بی چشم) = بصیرت نداشتن: بی تمیز بودن
- مه نو سانکاکو نی سورو *Me o sâkâku ni suru* (چشم سه گوش کردن) = خشمگین بودن.
- مه نی کادو نو تاته رو *Me ni kado o tâteru* (چشم‌ها را زاویه کردن) = خشمگین بودن
- مه نی نوکورو *Me ni nokoru* (در چشم ماندن) = در یاد ماندن: در خاطر ماندن
- مه نی اوباکو *Me ni ukâbu* (در چشم آدم شناور شدن) = در یاد آوردن (رفتگان)
- مه نی ساوارو *Me ni sâwaru* (جلوی چشم کسی را گرفتن) = مانع و سد راه بودن

- مه - نو - شوگاتسو Me - no - shôgatsu (عید چشم) = چشم روشن کن
 - مه ساکی Mesâki = پیش چشم و پیش رو، و نیز به معنی بینش، تیزهوشی و قیافه و ظاهر
 - مه ساکی - نو کاواتا Mesâki no kâwâtâ (تغییر ظاهر و قیافه) = بدیع، ویژه و ممتاز
 - مه ساکی نو کانه رو Mesaki o kâeru (قیافه عوض کردن) = به راهی تازه رفتن، کاری تازه کردن.

- مه شیتا Meshitâ (زیر یا پائین چشم) = زیر دست، فرودست
 - مه اوئه Meue (بالای چشم) = بالادست، از خود بهتران
 - مه - نو - کوسوری Me - no - kusuri (داروی چشم) = یک ذره: خیلی کم (مانند قطره چشم).
 - مه - نو - دوکو Me no doku (زهر برای چشم) = چیزی که نبایدش دید
 - مه - نو - اوئه - نو - کوبو (تانکوبو) Me no ue no kobu (tankobu) (نبخال بالای چشم) =
 خار راه

- مه کارا هانانه نو کمر و Me kârâ hânâ e nukeru (از چشم به بینی آوردن) = تندی و چابکی در کار و تصمیم

- مه جیروشی Mejirushi (علامت چشم) = نشانه

- مه توهانا - نو - آیدا Me to hânâ no âidâ (میان چشم و بینی) = خیلی نزدیک، جلوی چشم
 - مه نو ناروکو سورو Me o nôrûku suru (چشم گرد کردن) = بسیار در حیرت یا در خشم بودن
 - نو مه داما چودای O me dâmâ chôdai (تخم چشم‌های خود را گرفتن) = سرزنش شدن
 - مِمبوکو Memboku (چشم و رو) برای ژاپنی‌ها کلمه‌ای پر معنی است و کاربرد فراوانی دارد، به معنی سیما، ابرو، عزت، احترام، جلال و اعتبار
 - شینشی - نو - مِمبوکو Shinshi no memboku (چشم و روی مرد باعزت) = شرف و آبروی مرد

- مِمبوکو نو هردوکوسو Memboku o hodokosu (به چشم و روی خود نیاز دادن) = عزت و افتخار فراهم ساختن

- مِمبوکو او شیما Memboku o ushinai (آب چشم و رو باختن) = آبرو باختن؛ خود را بی آبرو ساختن

- مِمبوکو نای Memboku nai (چشم و رو نداشتن) = شرمندگی بودن

- ایکا - نو - مِمبوکو تو نارو Ikka no memboku to naru (چشم و روی خانواده یا چشم و چراغ خانواده شدن) = برای خانواده افتخار آفریدن^۵

چشم در عالم معنی

جدا از معانی گوناگون و گستردهٔ واژهٔ «چشم» و تعبیرهای پرداخته شده از آن در بیان نمود و

چگونگی چیزها در عالم محسوس که در آن دیده یا چشم در جای حس بینایی در کار است، و این دیده را چشم تن، چشم ظاهر یا چشم سر می خوانند، آدمی را چشمی دیگر هست همچون دل او ناپیدا که آنرا چشم دل یا بصیرت یا دیده عقل می دانند و در برابر چشم تن می نهند. این معنی به لفظ های گوناگون بیان می شود که از آن میان است چشم دل (در برابر چشم تن)، چشم جان (در برابر چشم سر) چشم باطن (در برابر چشم ظاهر)، چشم معنی (در برابر چشم صورت) و چشم جان بین (در برابر چشم جهان بین). بررسی این مفهوم در ادب و فرهنگ ایران و ژاپن موضوع این نوشته است.

چشم جان در اندیشه ایرانی - اسلامی:

چشم جان یا چشم دل همان بینش و دل آگاهی است و در قلمرو جان و معنی. این چشم با دید ظاهری کاری ندارد. بسیاری مردمی که دیدگان باز و درست در سر دارند، اما از دیده دل بی بهره اند و از صفت آدمی بی نصیب، زیرا که به تعبیر کلام آسمانی چشم دارند و نمی بینند: «و همانا بیافریدیم برای دوزخ بسیاری از پری و آدمی را. آنانراست دلهایی که در نیابند بدانها و آنانراست دیدگانی که نبینند بدانها و آنانراست گوشهایی که نشنوند بدانها. آنانند مانند دامها بلکه گمراهتر. آنانند ناآگاهان» (سوره اعراف / ۷، آیه ۱۷۹).^۶

چشم باز و گوش باز و دام پیشش سوی دامی می پرد با پسر خویش

(مثنوی، ب / ۱۶۷۵ / ۳)

اینان کور دلانند که در تاریکی و گمراهی مانده اند: «آیا نگفتید در زمین تا باشدشان دلهایی که در یابند بدانها و گوشهایی که بشنوند بدانها، زیرا کور نشوند دیدگان ولیکن کور شوند دلهایی که درون سینه هاست.» (سوره حج / ۲۲، آیه ۴۶).^۷

رتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چشم جان در اندیشه بودایی:

در معرفت بودایی هم، که بخشی گران از میراث فرهنگ ژاپن است، در سخن از تن بودا، میان تن بودایی یا دهرمائی (Dharma) و کالبد خاکی یا مادی امتیاز می نهند. پیکر خاکی انسان از پدر و مادر زاده شده است. تمایز میان این دو به اندیشه نخستین بودایی و پیشوای نامی این طریقت به نام شاکیامونی (Buddha Shâkyamuni) باز می گردد. از آن پس، نظریه وجود دو تن، یعنی یک تن بودایی یا دهرمائی و یک تن خاکی در بسیاری از نوشته های مقدس بودایی، یا ماهایانا سوترا (mahâyâna sūtra) آمده است.^۸

نیز، در اندیشه بودایی پنج انبوه یا گروه یا پنج مایه مادی و معنوی شناخته می شود که دوازده زمینه حس را می سازد، و این زمینه ها به نوبه خود هیجده پهنه یا گستره در تن و جان پدید می آورد. پنج انبوه یا پنج مایه اصلی عبارت است از نما یا شکل ادراک، تصور، اراده و دل آگاهی. این مایه

آخرین که همان «چشم جان» است زمینه حسی درونی یا حس باطن را می‌سازد، و سه گستره از آن پدید می‌آید: گستره دل، گستره چشم بیدار و گستره جان هشیار.^۱

لوتوس سوترا *Lutus sutra*، نوشته مقدس بودایی، از یک سالک به نام «بودیساتوا جو فوگیو» *Budhisattva Jo Fugyô* سخن آورده است (جو فوگیو، یعنی آنکه هرگز کسی را حقیر نمی‌شمارد). او، چنانکه اسمش نشان می‌دهد، هیچ کس را خوار نمی‌دانست زیرا که در همه انسانها جوهر بودایی هست، و به «جان» و «انسان» بالاترین حرمت را می‌گذاشت. با آنکه مردم خودبین به او بد می‌گفتند و او را می‌آزردند، چون اعتقاد داشت که حقیر شمردن انسان حقیر شمردن بوداست، در نیایش و موعظه کردن از پای نشست و اعتقاد خود را تا پایان عمر نگهداشت مکتب بودادر بیان فضیلت این سالک می‌گوید که رفتار او در واقع از «نیروی تسلط بر نفس» است که از چشم درون بر می‌آید، چنانکه افلاطون می‌خواست همه روح را در غلبه «بخش عقلایی» وجود آدمی درآورد. چشم درونی که بد را در «درون» خود پیدا کند همان چشم باطن است که «خوب بیرونی» را پیدا می‌کند. هم خود و هم دیگری ممکن است که بد یا خوب باشد. این که چگونه خوب را برجسته کنیم و بد را بزدا کنیم به خویشتن‌داری و خودسازی نیاز دارد، و این کار با «چشم‌دل» ساخته است.

نظریه «پنج چشم» (گوگن) در حکمت بودایی

«گوگن» *Gogen* در ادب و اندیشه بودایی به معنی پنج چشم یا پنج بینش است:

- ۱- چشم تن یا چشم آفریدگان خاکی که می‌تواند شکل و رنگ چیزها را از نزدیک و در روشنایی ببیند، اما به اشیائی که در تاریکی به جای دور یا در پس مانع است بینایی ندارد.
 - ۲- چشم آسمانی یا چشم علوی که توان دیدن آنچه را هم که فراسوی مانع مسافت یا حائل دید یا در تاریکی است، دارد. شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 - ۳- چشم خرد: که همان چشم «بودیساتوا» *Budhisattva* و بینایی یا بصیرت آنهاست که در دو گردونه «اند (گردونه یا جلوه نخستین آئین بودا، و «موج تازه» یا «آئین ماهایانا بودا» که گردونه بزرگ آئین بودا خوانده شده است) در دریافت این حقیقت که همه پدیده‌ها گذرا هستند و فاسد جوهر، چشم خرد سرشار از دانایی است و اصول عمیق بودایی را در می‌یابد و از نیرو، می‌تواند آدمی را به روشنایی رهنمون شود.
 - ۴- چشم قانون یا چشم عدل، که با آن «بودیساتوا» ها یا قدسیان بودایی به همه دانش‌ها راه می‌برند تا مردم را به رستگاری برسانند. چشم قانون یا دیده عدل نیرویی است که با آن می‌توان همه چیز را براساس قانون بودا به درستی سنجید.
 - ۵- چشم بودا که می‌تواند در سه بعد یا سه جانب زندگی یعنی گذشته و حال و آینده بنگرد و طبیعت واقعی زندگی را ورای زمان و مکان یا در گستره این پهنه ببیند.^۱
- چشم بودا چهار قوه مشاهده و درک را هم که در پیش یاد شد (چشم تن، چشم آسمانی، چشم

خرد و چشم قانون) دارد. فضیلت چشم بودا در اینست که بر گذشته اثر ژرف داشته و در حال نیز حاضر است و بر آینده هم اشراف دارد. در اندیشه بودایی هیچ خردی والاتر از دیده و خرد بصیر بر سه جهت زندگی نیست.

ارسطو انسان را «حیوان ناطق» خواند، یعنی آنی که به وجود یک «وحدت و جامعیت فراتر از جهان مادی» معرفت دارد و از هنر خلاق بهره‌ور است. فرهنگ غرب در تعبیر این سخن ارسطو تأکید بی‌تناسبی بر «منطق» و «هنر» (به مفهوم تکنولوژی) نهاد، و از دریافت معنای «وحدت فراتر از جهان مادی» غافل ماند.

سقراط به چشم باطن ارج نهاد و به انسان گفت: «خود را بشناس!»

صدها سال پیش از سقراط، اندیشه بودا نه تنها این پند که «خود را بشناس»، بلکه راه درست برای رسیدن به «خودشناسی» و «حقیقت شناسی» یا «خداشناسی» را در پیش نهاد. اندیشه امانوئل کانت Emanuel Kant (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) فیلسوف آلمانی در این که رسیدن به کمال نفس و دیگر سعادات زندگی هدف و نیز رسالت نوع بشر است، باز تاب اصولی است که دیرزمانی پیش در آئین بودا شناخته شده بود.

چشم جان در عرفان ایرانی

جان و دل بیدار و دیده بینا نزد سالکان راه حق فضیلتی بایسته است برای نزدیک شدن به چشمه معرفت و خودشناسی و خداشناسی.

در رکاب دیده بیناست هر نعمت که هست از خدا چیزی به غیر از دیده بینا مجو
(گلچین صائب، ص ۶۲)^{۱۱}

این معنی به تعبیرهای گوناگون در سخن لطیف صائب آمده است:

مهر روشن نکند خانه بی‌روزن را دل بیدار ز چشم نگران باید جست
(همانجا)

پرتو شمع محال است به روزن نرسد بینش چشم من از دیده بیدار دل است
(همانجا ص ۶۱)

شمع دل را از هواهای مخالف پاس دار وقت رفتن گر چراغی پیش پا می‌بایدت
(همانجا ص ۶۱)

در اصطلاح عارفان، چشم باز و بینا آنست که حق‌بین و معنی‌شناس باشد و به معرفت راه گشاید، که این همان چشم جان است.

در شرح گلشن راز، در بیان معنی عرفانی چشم آمده است که آن چشم «اشارت» است به شهود

حق مراعیان و استعدادات ایشان را و آن شهود معبر به صفت بصر می‌گردد و در اصطلاحات صوفیه است که چشم جمال را گویند و نیز صفت بصر الهی را گویند.^{۱۲}

در میان رخ آن مهوش و چشم دل من حائل نیست و گر هست همین یکمونیست
ماهرویان چو همه مظهر آن مه رویند شمس هر لحظه از آن شیفته مهریست
(مولانا)

در مرآت عشاق، واژه‌نامه اصطلاحات تصوف، که از مؤلفی ناشناخته است، در شرح «چشم» آمده است: «چشم: صفت بصری را گویند که متعلق به تمام احوال سالک از خیر و شر و مراقب جانب او در نفع و ضرر باشد، به نوعی که چیزی از او غایب نشود. بیت:
ای خنک چشمی که آن گریان اوست این همایون آنکه دل بریان اوست.»^{۱۳}

تصویر «چشم جان» در سخن فارسی و در ادب ژاپن

چشم بینا و بیدار، چشم روشن است. در اینجا مفهوم بینایی با روشنایی نزدیک یا انباز می‌شود. حافظ به این معنی اشاره‌های بسیار دارد، و اصطلاح‌هایی چون چراغ چشم، چراغ دیده و دل، چشم و چراغ، و دیده روشنایی در سخن رازگونه او آمده است:

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغ و ره انتظار دوست
۲(۶۲/۶)

به بوی مزده وصل تو تا سحر شب دوش به راه باد نهادم چراغ روشن چشم
۲(۳۳۱/۶)

پژوهشگاه علوم انسانی
مرکز تحقیقات فرهنگی
پایان مجله علوم انسانی

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی ازین باد ارمدد خواهی چراغ دل برافروزی
۲(۴۴۵/۱)

به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ که بی‌رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم
۲(۳۱۵/۹)

چراغ دیده شب زنده دار من گردی انیس خاطر امیدوار من باشی
۲(۴۴۸/۲)

گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو
۲(۴۰۲/۳)

نرگس باغ نظر چون توئی ای چشم و چراغ سر چرا بر من دلخسته گران می داری
†(۴۴۱/۶)

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
†(۳۸۰/۲)

پیش طبع بلند صائب، چشم به جای زبان می نشیند و راز دل می گوید:
اظهار عشق را به زبان احتیاج نیست چندان که شد نگه به نگه آشنا بس است
(گلچین، ص ۱۷۳)^{۱۱}
در یک مثل ژاپنی است که چشم‌ها همچون زبان (دهان) سخن می گویند: «مه وا کوچی هو دو
مونو نو یو» Me wa kuchi hodoni mono o yu.

مثل فارسی هم می گوید: «چشمش را ببین دلش را بخوان»^{۱۴}

حافظ تغییرهایی از چشم پاک و زیبا دارد، و از «چشم عنایت» و «چشم کرم» و «گلشن چشم»
می گوید:

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماهپاره نیست

†(۷۳/۵)

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد چشم عنایتی به من درد نوش کن
†(۳۹۰/۷)

خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم دل از پی نظر آید به سوی روزن چشم
†(۳۱/۱)

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود
†(۱۹۹/۲)

دیده دوست عیب پوش بُود خصم را دیده عیب کوش بُود
(امیر خسرو)^{۱۵}

مثلی در ژاپنی می گوید که دل پاک از همه حرفهای ناپاک که به گوش می رسد فارغ است (با آن
نمی آید): «میمی نی مورو مورو - نو - فوجوئه تو کیته کوکورونی مورو مورو - نو - فوجوئه تو

کیکازو « Mimi ni moromoro - no - fujō - o kitte koloro ni moromoro no - fujō o kikazu

دیدۀ بدبین بیوشان ای کریم عیب پوش زین دلیربها که من در کنج خلوت می‌کنم
(حافظ ۳۴۴/۷)^۲
نزد عارف شیراز، محبوب نور چشم است، و نور دیدگان خود بهین سرمایه که به آن سوگند
می‌خورد:

ای نور چشم مستان در عین انتظارم جنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان
(۳۷۷/۵)^۲

صفای خلوت خاطر از آن شمع چگل جویم فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم
(۳۲۲/۲)^۲

به خاک پای تو سوگند و نور دیدۀ حافظ که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم
(۳۱۵/۹)^۲

دیدۀ پاک، بدبینی و خودبینی ندارد:

دیده از آنروی بود پیش بین کو نتواند که بُود خویش بین
(خواجو)^{۱۶}

آنرا که دیده بی فروغ است، مآل اندیشی نیست. مثل ژاپنی می‌گوید که کور از مار نمی‌ترسد:
«مه کورا ابی نی او جیزو» Mekura hebi no ojizu (و مثل دیگر در وصف این بی‌پروایی می‌گوید
که کور از توی دیوار رد می‌شود: «مه کورا - نو - کاکاکی نوزوکی» Mekura - no - kaki - nozoki.
در صفت چشم بد الفاظی چون بدبین، غلط‌بین، تیره و شوربخت آمده است و در صفت چشم
پاک این کلمه‌ها را مناسب دانسته‌اند: حق‌بین، عبرت‌بین، پاک‌بین، عالم‌بین، جهان‌بین و موشکاف.^{۱۷}
بصیرت، به معنی بینایی و آگاهی و دانایی در فارسی برای بینش و بیداری می‌آید، که همان چشم دل
است.

در فرهنگ ذوقی و تصویرهای ادبی ژاپن واژه‌هایی چند می‌یابیم که با مفهوم چشم دل و
بینایی درون نزدیک است:

«ماکو تو» Makoto: به معنی حقیقت یا صدق. این مفهوم در ادبیات باستان ترکیبی متعادل از
عقل یا منطق و احساس شناخته می‌شد.

«ماسورائو بوری» Masurao buri: ماسورائو به معنی مرد تمام، و ماسورائو بُوری کسی
است که مرد کامل عیار باشد.

کامو مابوچی Kamo Mabuchi، ادیب و شاعر ژاپنی پیرو شیوه قدیم در سده هیجده که بیشتر به مجموعه شعری قدیم ژاپن، مانیو شو Man'yōshū علاقه داشت و پیشگام احیای پژوهش در متون قدیم بود، مردانگی را بالاترین مایه و ارزش ذوقی در شعر مانیو شو می دانست. در برابر ظرافت و نرمی زنانه شعر دوره هیان Heian - سده های نهم تا دوازدهم میلادی.

- «می» Mei: این لفظ که «آکاشی» akāshi هم خوانده می شود به معنی صفا و صدق است و جنبه منطقی ماکوتو می باشد.

- «سی» Sei: این واژه که «کی یوشی» Kiyoshi هم خوانده می شود به معنی پاکسی و بویژه «صفای روح» است، و جزء احساسی مفهوم «ماکوتو».

- «تاکه» Take و تاکه تاکاشی Taketākashi (تاکه داکه شی): واژه ایست بسیار کهن و به معنی تلفیقی از نیرو و نجابت. شونزه ای Shunzei، نی کا Teika و دیگر شاعران دوره میانه ژاپن این لفظ را در مفهوم ذوقی آن ارج نهاده اند.^{۱۸}

چشم سر و چشم سیر: چشم سر همان چشم تن است، در برابر چشم سیر (باکسر «س» و تشدید راه) که چشم نهان است یا چشم جان:

چشم سر ملک و چشم سیر دین است این جهان بین و آن نهان بین است
این و آن هر دو یار یکدگرند هم خزان هم بهار یکدگرند
چشم سر نقش این و آن بیند آنچه سیر است چشم جان بیند
(سنایی)^{۱۹}

در شاهنامه در داستان راه گم کردن بهرام گور در شکار و به دیهی رسیدن و از میزبان روستایی دختر به زنی خواستن آمده است:

پدر گفت با دختر ای آرزوی گزیدی بستندی تو او را به شوی
بدو گفت آری پسندیدمش به چشم سر از دور چون دیدمش^{۲۰}

چشم سر و چشم دل:

«چشم سر چشم ظاهر است و کنایه از ظاهر بینی است، در برابر چشم دل که چشم باطن، و مراد اندیشه و ژرف بینی است».^{۲۱}

ترا هرچ بر چشم سر بگذرد ننگنجد همی در دلت باخرد
(فردوسی، ۴-۳۰۱-۶)

به چشم دلت دید باید جهان که چشم سیر تو نبیند نهان
بدین آشکارت ببین آشکار نهانیت را بر نهانی گسار
(رودکی)^{۲۳}

عالم معنی را، چنانکه آفریدگار را، با چشم سر نتوان دید.

بسه بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
(فردوسی) ۲۴

چشم سر بسا که نگرنده را گمراه دارد، اما چشم دل چراغ هدایت است:

نظر پرداز شوگر نقد می خواهی قیامت را که چشم دوربین آینه منزل تواند شد
(طالب آملی) ۲۵

چشم دل باید که بینا باشد، اگر نه از چشم سر چه آید؟

ای بسا بیدار چشم خفته دل خود چه بیند چشم اهل آب و گل
آنکه دل بیدار دارد، چشم سر گر بخیب برگشاید صد بصر
(مثنوی، ب ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳/۳۵)

اما، از دیگر سوی:

کرا چشم دل خفت و بختش غنود اگر چشم سرباز دارد چه سود
(اسدی) ۲۶

خاقانی در قصیده‌ای با مطلع:

هر زمان زاین سبز گلشن رخت بیرون می برم عالمی از عالم فکرت به کف می آورم
در بیت پنجم می گوید:

ساختم آئینه دل یسافتم آب حیات گرچه باور نایدت، هم خضرو هم اسکندرم
در شرح این سخن آمده است که «آئینه اسکندر» کنایه از دلی روشن نیز هست، که در آن مرد
روشن بین و عارف همه چیز را می بیند.

خود خاقانی نیز «آئینه سکندر» را زیاد به کار برده است، از جمله:

صبحدم آب خضرنوش از لب جام گوهری کنز ظلمات بحر جست آینه سکندری
که در آن از آب خضر همان آب حیات و از آئینه سکندری، خورشید مقصود است. ۲۷

فردوسی هم از چشم نشین عزیزتر از چشم سخن می گوید:

گرامی تر از دیده آنرا شناس که دیده به دینش دارد سپاس ۲۸
غزالی در «کیمیای سعادت» از «عجایب عالم دل» می گوید که همان وصف دیده دل است:
«عجایب عالم های دل را نهایت نیست، و شرف وی بدان است که عجیب تر از همه است، و
بیشتر خلق از آن غافل باشند...»

«... و عجیب تر آنست که اندرون دل روزنی گشاده است به عالم محسوسات که آنرا عالم
جسمانی گویند، و عالم ملکوت را روحانی گویند...»

«اما اینقدر باید دانست که مثل دل چون آینه است و مثل لوح محفوظ چون آینه، که صورت
همه موجودات در وی است: چنانکه صورت‌ها از یک آینه در دیگر افتند - چون در مقابله آن بداری

- همچنین صورت‌ها از لوح محفوظ در دل پیدا آید، چون صافی شود، محسوسات فارغ شود، و با وی مناسبت گیرد؛ و تا به محسوسات مشغول بود، از مناسبت با عالم ملکوت محبوب بود، و در خواب از محسوسات فارغ شود: «لاجرم آنچه در گوهر وی است از مطالعه ملکوت پیدا شدن گیرد.»^{۲۹}

در گنجینه امثال هم آمده است که «با دل چیزها توان دید که به چشم نتوان»^{۳۰} و «دانا به دل آن بیند که نادان به چشم نبیند.»^{۳۱}

چشم تن از جهان خاکی است اما دل و دیده دل از جوهر آسمانی:

خسر دمنده دانه‌ای خرم نهان تنش زین جهان است و دل زان جهان
(فردوسی)^{۳۲}

در بیان عارفان، دیده دل فراتر و راز بین است، همچون جام جم:

قصه جام جم همی شنوی واندر آن پیش و کم همی شنوی
بسه یقین دان که جام جم دل تست مستقر نشاط و غم دل تست
(سنایی)^{۳۳}

سراینده «گلشن راز» چشمی راستوده است، که چون دل، پاک و صافی شود:

همه اخلاق تو در عالم جان گهی انوار گردد گاه نیران
بُود پا و سر و چشم تو چون دل شود صافی ز ظلمت صورت گل
کنند از نور حق بر تو تجلی ببینی بی جهت حق را تعالی
دو عالم را همه بر هم زنی تو ندانم تا چه مستیها کنی تو
(محمود شبستری)^{۳۴}

شاه بیت سخن هاتف هم، در ترجیح بند معروف او، امتیاز چشم دل است:

چشمم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنیست آن بینی
گریه اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین به مراد گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد وانچه خواهد دلت همان بینی

...

از مضیق جهات درگذری وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش، آن شنوی و آنچه نادیده چشم، آن بینی
تا بجایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزی از دل و جان تا به عین یقین عیان بینی...

که یکی هست و هیچ نیست جز او^{۳۵}

چشم سخنگو:

چشم بینا چون زبان گویا است. سخنی که از دل برمی آید بیشتر در خانه چشم می نشیند تا در دهان:

بسیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج خانه دل می کشم به مخزن چشم
(حافظ، ۲/۳۳۱)^۲

مثّل ژاپنی میگوید که چشم آئینه (یا دریچه) دل است: «مه وا کو کورو - نو کا گامی (مدو)» Me
wa kokoro - no - kagami (mado). و کسی را می توان با نگاه کردن در چشمش شناخت: «مه
تو میتارا، هیتوگا واکارو» Me o mitârâ hito ga wâkaru

شاعر معروف معاصر ژاپنی به نام جونزایورو نیشی واکی Junzaburo nishiwaki
می گوید: «چشم هایی که روی سنگ نقش اند، جاودانه گشوده اند.»

تعبیرهای دیگر:

ترکیب چشم جان بین در برابر چشم جهان بین یا عالم بین هم در سخن فارسی بسیار آمده
است:

ای به دیدار تو روشن چشم عالم بین من آخرت رحمی نیاید بر دل مسکین من
(سعدی، ص ۵۸۶)^{۳۶}

حافظ هم در اشاره به چشم تن و چشم عیان، چشم جهان بین می گوید:

دیدن لعل ترا دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است
(۵۳/۲)

پژوهشگاه علوم انسانی * * * * * ست فرهنگی

مجله جامع علوم انسانی

و

خاک در آن یار سفر کرده بسیارید تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت
(۹۰/۲)^۲

چشم معنی را در برابر چشم صورت آورده اند. عرفی شیراز در قصیده ای هشدار می دهد:
در آور پرده بینش که مدهوشان حیرت را فروغ دیده ستر عورت دوشیزگان بینی
بر آ از پرده صورت قدم در راه معنی زن که در هر منزلی سزی زاسرار نهران بینی^{۳۷}
به همین قیاس، هند معنی در برابر چین صورت آمده است. خاقانی در قصیده ای با مطلع:
نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
در بیت ۱۵ می گوید:

من همی در هند معنی راست همچون آدمم وین خران در چین صورت کوژ چون مردم گیا
از قدیم، هندوستان معنی و هندوستان عالم معنی گفته اند. مصراع اول اشاره به این است که

آدم ابوالبشر نخست در جزیره سرانندیب هند فرود آمد.

«چین صورت... در مقابل هند معنی، ظاهراً از این جهت که هند به داشتن برهمنان و فرزانشان و چین به داشتن صورتگران معروف بوده است... مردم گیا (مردم گیاه) (مهرگیاه)، گیاهی در چین به صورت آدمی که هر که آن را برکند در دم هلاک شود.»^{۳۸}

چشم عبرت بین:

طفل طبعان را تماشا عمر ضایع کردن است چشم عبرت بین اگر باشد تماشا هم خوش است
(گلچین صائب، ص ۶۲)

دیده عقل بسین گزیند حق دیده رنگ بسین نسیند حق
(سنایی) ^{۳۹}

چشم حس و چشم جان:

چشم حسی، چشم ظاهر است، و عیان بین و نارسا:

چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کف را بر همه او دسترس
(مثنوی، ب ۱۲۷۹/۳۵)

چشم عیان و چشم نهان:

به چشم نهان بسین عیان جهان را که چشم عیان بسیند نهان را
(ناصر خسرو) ^{۴۰}

سخنی ژاپنی در همین معنی می گوید که با چشم نهان (چشم دل) باید دید: «کوکورو - نو - مه

موجی ناسای» Kokoro - no - me mochināsai

چشم ظاهر و چشم باطن یا دل بیدار:

چشم باطن همان دل است. صائب این تعبیر را هم زیبا آورده است:

به چشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست نسبت است کسی شاهره دل ها را
(گلچین، ص ۶۱) ^{۴۱}

چشم خدای بین:

نظر خدای بینان نظر هوا نباشد سفر نیازندان قدم خطا نباشد
(سعدی) ^{۴۱}

دل بینا و بیدار، فروغ دیده:

دل جو بیناست چه غم دیده اگر نابیناست خانه آینه را روشنی از روزن نیست
(گلچین صائب، ص ۶۱) ^{۴۱}

چشمی که فروغ از دل بیدار ندارد شمعی است که شایسته بالین مزار است
(صائب، همانجا، ص ۶۲)

آئین‌ها و داستانها در باره چشم

جلوه‌ها و آئین‌هایی در طریقت بودا و شیوه ژاپنی آن گویای اثر اعجازگر چشم است. یکی از این نمود و نشانه‌ها، پیکره قدیس بودایی بی چشم یا یک چشم است که اوکی آگاری - کوبوشی Okiagari - koboshi نامیده می‌شود.

اوکی آگاری - کوبوشی - یا پیکره غلطان یکی از قدیم‌ترین و رایج‌ترین پیکره‌های نمایشی است، و نیز تعویذی برای خوشبختی. این پیکره را با ته گرد و وزنه دار می‌سازند چنانکه آنرا از هر سو که بر زمین بگذرانند زود به حال ایستاده برمی‌گردد. چون این پیکره همیشه راست می‌ایستد و هرگز افتاده یا سرورته نمی‌ماند. آنرا تعویذ خوشبختی یا کامیابی هم می‌دانند. اینرا بیشتر از کاغذ یا گچ می‌سازند، و به نام زاهد بودایی معروف سده ششم چین، داروما Daruma نامیده می‌شود. امتیاز این زاهد در بنیاد کردن فرقه ذن بودایی است.

داستانهای بودایی می‌گویند که داروما سالها بر تخته سنگی در یک کوه دور افتاده به تفکر نشست، و در نتیجه این ریاضت طولانی و پرنج پاهایش از کار افتاد و سالهای پایانی عمر را می‌بایست بی پا بگذرانند. پس او را با تنه‌ای گرد و کوتاه نشان می‌دهند که بی پا و نشسته است و بالاپوشی بر روی سر انداخته که شانه‌ها و برو بازو و تنش را پوشانده و فقط صورتش پیداست. این پیکره داروما را معمولاً سراپا رنگ سرخ می‌زنند، مگر صورت آنرا که گرد است و دو حلقه چشم بزرگ در آن پیداست. داروما را به اندازه‌های گوناگون می‌سازند و چون داشتش را شگون می‌دانند، بسیاری از مردم مجموعه فراوانی از آن دارند که از گوشه و کنار کشور آمده و به اندازه‌ها و شکلها و از مواد گوناگون ساخته شده است.

در بسیاری جاها در ژاپن رسم است که در نوروز پیکره داروما را برای شگون می‌خرند. پیکره‌هایی هم از داروما هست که چشم بر صورت آن نقش نشده است. مردم این داروماهای بی چشم را به آرزوی نیک آمدن کار می‌خرند، و چون به مراد رسیدند یک چشم آنرا به نشانه سپاسگزاری از اینکه داروما حاجتشان را روا کرده است بر آن صورت نقش می‌کنند. آنگاه که نیکبختی دیگری روی کند، چشم دیگر داروما نقش می‌شود. اگر حضرت «داروما» نتواند برای دارنده خود سعادت بیاورد، باید که بی چشم بماند.

«مه» Me (چشم) در ژاپنی به معنی شکوفه یا جوانه هم هست. «مه گادرو» Me ga deru (شکوفه یا جوانه کردن یا چشم داشتن) به معنی خوشبخت یا نیک فرجام بودن است. اینست که چشم‌های داروما نشانه نیکبختی است.^{۲۲}

در آئین دیگری که نزد ژاپنی‌ها معمول است، چشم گشودن نشانه برآمدن آرزو و رسیدن به مقصود است. هنگامی که کارهای ساختن و استوار کردن یک تندیس بودایی به انجام رسیده باشد، «کایگن - کوگیو» Kaigen - kugyo یا «آئین چشم گشودن» برگزار می‌شود. این آئین برای نهادن روح، یا در واقع هویت، در آن تندیس است. چشم‌ها در تصویر یا در تندیس کشیده یا تراشیده شده

است، و آئین چشم گشودن برای تقدیس آن پیکره است. در این آئین قلم موئی به نشانه تصویری چشم کشیدن، روی چشم پیکره بودایی می‌کشند.

دانسته نیست که این رسم از کجا و چگونه پیدا شده است. چشم‌ها را «دریچه روح» می‌دانند، و می‌گویند که با باز کردن آنها، روح آن قدیس بودایی به حرکت می‌آید تا به دیگران برسد و برکت برساند.

چون کار ساختن بودای معروف به «دای بوسو» Daibutsu، یا بودای بزرگ، در معبد توئ‌دایچی Ji - Todai در نارا Nara در دوازده قرن پیش به انجام رسید، آئین کایگن Kaigen با شکوهی با شرکت هزاران روحانی و عامه مردم برگزار شد. نوشته‌اند که در این آئین ریسمانهای رنگی بسیاری به قلم موی چشم‌گشایی وصل شد و نیایش‌کنندگان سر این نخ‌ها را به دست گرفتند تا از این راه به بودا نزدیک یا با او یکی شوند.^{۲۳}

قصه‌ها و افسانه‌هایی هم در ژاپن هست که از افسون چشم می‌گوید. یکی از اینها داستان زن جادو یا مار افسونگر است:

در روستایی در دامنه کوه اونزن داکا Unzendaka در ایالت هیزن Hizen در کیوشو Kyushu جزیره جنوب غربی ژاپن، روزگاری شکارچی جوانی بود که زنی زیبا داشت. زن چون داشت فرزندی می‌آورد به مرد گفت که به اتاق او نگاه نکند، اما مرد از روی کنجکاوی سرک کشید و دید که مار آبی بزرگی میان اتاق چنبر زده و نوازدی در آغوش دارد.

زن که از اتاق خود بیرون آمد به شوهر گفت که ناگزیر از پیش او می‌رود زیرا که مرد او را در شکل مار دیده است. زن پیش از رفتن تخم چشم راستش را بیرون آورد و به مرد داد. سپرد که هر وقت بچه گریه کرد آنرا بدهد تا بمکد و آرام بگیرد.

شکارچی آن تخم چشم را خوب نگهداشت و هرگاه که بچه گرسنه بود آنرا می‌داد تا بمکد. داستان این تخم چشم سر زبان مردم ده افتاد و همه از این چیز بی‌همتا و گرانبها حرف می‌زدند. امیر ناحیه که داستان را شنید آن تخم چشم را از شکارچی گرفت.

بچه شکارچی یک بند گریه می‌کرد و هیچ چیز سیرش نمی‌کرد. شکارچی ناچار او را کنار دریاچه کوه برد. او و بچه آنجا نشستند و هر دو گریه سر دادند. ناگاه موج بزرگی در دریاچه برخاست و مار یک چشمی پدید آمد. شکارچی که داستان خود را به مار گفت، مار چشم چپش را درآورد و به او داد.

با آن تخم چشم، بچه تند رشد کرد، اما امیر ناحیه که از تخم چشم دوم شنید آنرا هم از شکارچی گرفت شکارچی از روی درماندگی خواست تا خودش و بچه را توی دریاچه کوه بیندازد و بکشد. همانکه آندو کنار دریاچه رسیدند. آن مار کور پدید آمد و چون داستان را شنید گفت که انتقام خواهد گرفت. مار به شکارچی گفت که با بچه به جایی که نشانی داد برود، و آنجا می‌تواند شیر بگیرد.

همانکه آندو رفتند، زمین لرزه و آتش فشان بزرگی شد، و آن کوه فرو ریخت و تخته سنگها کشتزارها و آبهای اطراف را پر کرد. بدینسان، مار برای بیدادی که به فرزندش شده بود انتقام گرفت.^{۲۴}

در قصه‌ها، حیوانهای یک چشم بیشتر جادو یا نفرین شده‌اند و نشان از رویدادی عبرت‌آمیز دارند. داستانهایی در باره ماهی یک چشم هست، و شماری از افسانه‌های محلی هم از مارهای افسونگر یک چشم می‌گویند. این داستانها بیشتر با زیارتگاهها و معبدها بستگی دارد.

معبد ایوجی Ioji در توکایدو Tokaido، حومه توکیو، بیشتر زیارتگاه کسانی بود که ناخوشی چشم داشتند. می‌گفتند که هر گاه کسی ماهی قنات در آبنمای این معبد بیندازد، آن ماهی زود یک چشم می‌شود، و اگر چنین ماهی‌ای در بیرون این آبگیر پیدا شود، باید بی‌درنگ به آنجا بازگرداند. کاماکورا گونگورو Kamakura Gongoro، رزمنده‌ای بزرگ در دوره کاماکورا Kamakura (سالهای ۱۱۸۵ تا ۱۲۳۶)، برای دلیریش معروف است و قهرمانی او در نمایش ژاپنی کابوکی Kabuki نموده می‌شود. یک بار در میدان جنگ تیری به چشم او فرو رفت، اما او بی‌آنکه آنرا بیرون بیاورد به جنگیدن ادامه داد. اکنون بسیاری آبگیرها در ژاپن هست که می‌گویند که این قهرمان چشم زخمیش را در آن شست. در جاهایی مردم عقیده دارند که گونگورو پس از مرگش به ماهی یک چشم بدل شد.

افسانه محلی دیگری می‌گوید که ماهیهای آبگیر دره فوکومورا Fukumura در ایالت آوا Awa همه یک چشم‌اند: روزگاری مردی جنگی به دیدن ماری بر تخته سنگی در آن آبگیر تیر در کمان نهاد و تیر به چشم چپ مار خورد. مار زخمی آن رزمنده را نفرین کرد، و بر اثر آن او بزودی مرد و مردم خاندانش نیز همه، به سببی ناشناخته، از میان رفتند. نفرین آن مار کور به همین بسنده نکرد. آن مار از سر خشم همه مارهای آن آبگیر را یک چشم کرد تا که به مردم دوروبر یادآور باشد که هرگز نباید متعرض مار شد.^{۲۵}

در عقاید و خرافه‌های محلی ژاپن، مار با چشم پیوند دارد. همچنانکه به اعتقاد ایرانیان «مرهم کژدم زده کشته کژدم بود»، در ژاپن هم می‌گویند که مصرف سوخته نوعی مار ماهی برای کسانی که از کم‌سوئی چشم رنج می‌برند خوب است. این دارو را در دارو فروشیهای قدیم ژاپن که کورویاکی - یا Kouroyâki - yâ خوانده می‌شود، می‌فروشند (کورویاکی Kuroyâki به معنی گیاه یا حیوان ذغال شده است).^{۲۶}

کتابنامه و یادداشت:

۱- نگاه کنید به فرهنگ‌های زیر، ذیل کلمه «چشم»:

- معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۴۲

- غیاث‌الدین محمد رامپوری، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، ۱۳۶۳

- سیدجعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مؤلفان و مترجمان، چاپ دوم، ۶۳-۱۳۶۲.

- احمد علی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار صنائب، علمی، ۱۳۶۴.

۲- دهخدا، امثال و حکم، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳

۳- به نقل از استاد ذبیح‌الله صفا، گنج سخن، ج ۱، چاپ ششم، ۱۳۵۷، ص ۱۷۹.

۴- شاهد مثالها از حافظ در این مقاله از دیوان حافظ ویراسته استاد پرویز ناتل خانلری (نشر

خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲) نقل شده، و شماره غزل و بیت که یاد شده از این چاپ است.

5. Daniel Crupmp Buchanan; Japanese Proverbs and sayings, Univ.

Of Oklahomoa press, norman, 1965, pp.28 - 31.

۶- «و لقد ذرنا لجهنم كثيراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون و لهم

اذان لا یسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹).

۷- «افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار

ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور» (سوره حج، آیه ۴۶).

8. Takashi Jikido; An introduction to buddhism, rolf W. Giebel (tr.),

Toho Gakkai, Tokyo, 1987, p.66.

۹- همان مأخذ، ص ۱۱۰.

10. A dictionary of buddhist terms and concepts, Nichiren shoshu

international center, tokyo, 1983, p.112.

۱۱- شاهد مثالها از صنائب در این مقاله از گلچین صنائب، گردآورده استاد زین‌العابدین مومنین (نشر

افشاری، ۱۳۶۳) آمده و شماره صفحه‌های یاد شده از این مأخذ است.

۱۲- شیخ محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران، ۱۳۳۷، ص ۵۵۱ (به نقل از سید

جعفر سجادی: فرهنگ معارف اسلامی، ذیل کلمه «چشم»)

۱۳- به نقل از ی. الف. برتلس: تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر،

۱۳۵۶، ص ۱۸۹.

۱۴- به نقل از: دهخدا، امثال و حکم، همانجا، ذیل کلمه «چشمش»

۱۵ و ۱۶- از: همانجا، ذیل کلمه «دیده»

۱۷- نگاه کنید به محمد پادشاه (متخلص به «شاده»): آندراج: فرهنگ جامع فارسی، چاپ دوم،

۱۳۶۳، ذیل کلمه «چشم».

18. Hisamatsu sen'ichi; The vocabulary of Japanese Literary Aesthetics, center for East asian cultural studies, Tokyo, 1963, pp.105-109.

- ۱۹- از مثنوی طریق التحقیق، به نقل از: بدیع الزمان فروزانفر: سخن و سخنوران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۳۰۷.
- ۲۰- به نقل از: منتخب شاهنامه، به اهتمام محمدعلی فروغی، و حبیب یغمایی، ۱۳۲۱، ص ۴۹۴.
- ۲۱ و ۲۲- عبدالحسین نوشین: واژه نامک، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بی تا، ذیل کلمه «چشم»
- ۲۳- به نقل از سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران، ۱۳۱۹، ص ۹۹۶.
- ۲۴- به نقل از: منتخب شاهنامه، پیشین، ص ۱.
- ۲۵- به نقل از: محمد پادشاه: آندراج، پیشین، ذیل کلمه «نظر باز»
- ۲۶- به نقل از: نوشین: واژه نامک، پیشین، ذیل کلمه «چشم»
- ۲۷- ضیاءالدین سجادی: گزیده اشعار خاقانی شروانی، تهران، ۱۳۵۱، صص ۵۹-۲۵۸.
- ۲۸- از منتخب شاهنامه، پیشین، ص ۱۸.
- ۲۹- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت (برگزیده)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۳۰-۲۸.
- ۳۰- به نقل از: دهخدا: امثال و حکم، ذیل «القلب یدرک ما لا یدرک البصر».
- ۳۱- به نقل از همانجا، ذیل «العاقل ینصر بقلبه ما لا ینصر الجاهل».
- ۳۲- به نقل از فروزانفر، سخن و سخنوران، پیشین، ص ۸۴.
- ۳۳- به نقل از همانجا، ص ۳۰۷.
- ۳۴- شیخ محمود شبستری، گلشن راز، طهوری، ۱۳۶۱، ص ۶۹.
- ۳۵- به نقل از: عبدالحسین زرین کوب، سیری در شعر فارسی، نشر نوین، ۱۳۶۳، صص ۴۰۲-۴۰۱.
- ۳۶- سعدی: کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۵۸۶.
- ۳۷- عرفی شیرازی، کلیات اشعار، به کوشش غلامحسین جواهری، علمی، بی تا.
- ۳۸- ضیاءالدین سجادی، گزیده اشعار خاقانی، پیشین، ص ۱۲۷.
- ۳۹- از مثنوی حدیقة الحقیقة، به نقل از: دهخدا، امثال و حکم، ذیل کلمه «دیده».
- ۴۰- به نقل از همانجا، ذیل «چشم عیان».
- ۴۱- کلیات سعدی، پیشین، ص ۴۸۲.
42. Mock Joya; Things Japanese, Tokyo, 1958, pp.492 - 93.
- ۴۳- همانجا، صص ۶۳-۵۶۲.
- ۴۴- همانجا، صص ۱۷-۲۱۶.
- ۴۵- همانجا، ص ۲۲۰.
- ۴۶- همانجا، ص ۷۰.